

# درآمدی بر تاریخ و جغرافیای جامعه مدنی

فرهنگ مترقی سیاسی بالجهانی از انتقاد و گردش نخبگان و تمرکز قانون سیراب می‌شود.

## تاریخ جامع مدنی

از لحاظ تاریخی پس از تبدیل جوامع اولیه یا طبیعی مبتنی بر رابطه غیرتولیدی میان طبیعت و بشر به جامعه اجتماعی متکی بر تولید فنی و تقسیم نیروها، قواعد مناسبات اجتماعی پیچیده‌تر و گسترده‌تر شد و با تفاوت کار فکری و یدی و زندگی شهری و روستائی، دولت از شهروند متمایز شد. رفته رفته با افزایش ارتباطات دولت و ملت، نیاز به قانونمندی این روابط اوج گرفت و در عرصه معرفتی این تلاش در وجه حقوقی و سیاسی و اجتماعی متبلور شد. در این خصوص، بدو «سیسرون» از جامعه مدنی به منزله تشکیلی سیاسی - حقوقی (دولت - شهر) نام برد و آن را در برابر جامعه طبیعی نهاد. در ادامه «هابز» و «لاک» (۲) وجهی حقوقی نیز برای تشکل سیاسی - اقتصادی جامعه مدنی قائل شدند و خصائص استقلال از دولت، اختیار ارادی و عدم تحزب‌گرایی را بر آن افزودند؛ تا جایی که جامعه مدنی را حوزه آزاد فعالیت‌های اقتصادی - اجتماعی حائل شهروند و دولت و حیظه رشد فرهنگ بورژوائی دانستند. در مقابل «روسو» (۳) جامعه مدنی را مظهر آزادی سیاسی تلقی کرد و قواعد آن را در جهت تضمین آزادی فرد در قبال دولت ارزیابی نمود. سپس هگل (۴) تا آن حد بر ارزش جامعه مدنی تأکید کرد که این جامعه را دولت محافظ خصوصی افراد خواند و پدیده‌های خارج از آن

تداخل حوزه جوامع سیاسی و مدنی، فقدان شرایط تحزب‌گرایی جهت کانالیزه کردن تمایلات و حرکات سیاسی، وجود فضای بی‌قانون، نبود امنیت اجتماعی، ضعف بسنه اقتصادی ملی، وابستگی دولت به

**«روسو» جامعه مدنی را مظهر آزادی سیاسی تلقی کرد و قواعد آن را در جهت تضمین آزادی فرد در قبال دولت ارزیابی نمود.**

درآمدهای غیرتولیدی و غیرمردمی و عدم مسئولیت‌پذیری دولت و ملت از مهمترین این معضلات به شمار می‌روند. در نتیجه وقوع چنین شرایطی، دولت تضعیف شده و به‌جای جوامع مدنی، جوامع سیاسی بی‌هدف رشد می‌کند. به این ترتیب رشد جامعه مدنی منوط به تحقق توسعه سیاسی - اقتصادی برپایه تعهدات متقابل دولت و ملت بوده و از سرچشمه

جامعه مدنی چونان حوزه‌ای عمومی میان دولت و عضو شهروند آن حائل می‌شود تا اهدافی مشخص را مستقل از هر دو قطب و به وجهی داوطلبانه یا بی‌چشم داشت مالی با توسل به اختیارات و اعمالی قانونمند از سوی این اقطاب برآورد. از این رو تعریف جامعه مدنی به تشکل‌های فیزیکی، نظیر نهادها و انجمن‌ها و سازمان‌ها محدود نشده؛ بلکه تکوین این پدیده مستلزم گفتمان‌های اجتماعی همچون جنبش‌های فکری و جامعه‌ای نیز هست. به علاوه، جامعه مدنی علیرغم مدخلیت در سیاست، جزئی از جامعه سیاسی نیست؛ زیرا جامعه سیاسی برای کسب قدرت دولتی بوجود می‌آید و با این حال هدف جامعه مدنی تقویت استعدادها و بالقوه و بالفعل اعضای خود و حمایت از آنها در برابر بروز احتمالی اجحاف دولتی و دسته‌های متشکل و سایر افراد جامعه اعم از عضو یا غیرعضو است. در این میان وجود مراکز پراکنده قدرت در جامعه مدنی مانند سازمان‌های توسعه‌گرا، اختیارطلب و یا رفاه‌جو، اگر چه باعث کاهش کارآیی نظام اجتماعی می‌شود؛ اما این امر به نوبه خود تقویت‌کننده اساس مناسبات اجتماعی نیز می‌شود؛ چنانکه به عنوان مثال، پدیده تفکیک قوا از یک سو عاملی برای رشد جامعه به حساب آمده و از طرفی وجود نیروهای ترقی خواه درون و برون دولت در کنار تحرکات قانونمند جنبش‌های آزادی خواه و عدالت طلب مردمی به گسترش جامعه مدنی یاری می‌رساند. درعین حال جامعه مدنی با چالش‌های ملی و بین‌المللی عدیدهای مواجه است؛ به وجهی که فشارهای مخرب سیاسی بین‌المللی، تلاش برخی نیروهای سیاسی برای

را دولتی بالفعل نامید. از نظر هگل هرچند جامعه مدنی به مثابه پدیده‌ای مثبت، میان دولت و ملت فاصله می‌گذارد؛ لیکن به عقیده مارکس اولویت با طبقات اجتماعی بود و در این میان، جامعه مدنی مفهومی انتزاعی و غیرقانون‌مند را تشکیل می‌داد. این درحالی است که نو مارکسیست‌های معاصر رشد و گسترش جامعه مدنی را در ارتباط مستقیم با سطح توسعه سیاسی - اقتصادی ارزیابی کرده‌اند.

### جغرافیای جامعه مدنی

بعد جغرافیائی شکل جوانب ذهنی و عینی جامعه مدنی بر قلمرو کشورهای انگلستان، فرانسه و آلمان استوار است. به عنوان مثال در انگلستان، جامعه مدنی وجهی اقتصادی - سیاسی داشت؛ مدنیت با شکوفائی اقتصادی منتج از انقلاب صنعتی و رشد بورژوازی متقارن بود؛ بازار و مالکیت خصوصی ارج نهاده می‌شد و لذا نقش دولت در حد حفاظت از مکانیزم‌های بازار و حقوق ملکی - مدنی افراد تقلیل می‌یافت. مع‌هذا در فرانسه که جامعه مدنی با رویکرد توسعه سیاسی تکوین یافت؛ آزادی فرد بر آزادی مالکیت مرجح دانسته شد و توسعه سیاسی بر توسعه اقتصادی پیشی گرفت. در این میان آلمان علیرغم عقب‌ماندگی اقتصادی و سیاسی نسبت به انگلستان و فرانسه؛ پرچمدار فلسفه اروپا و خصوصاً فلسفه جامعه مدنی شد؛ چنانکه دیدگاه مثبت هگل علیرغم آراء انگلیسی و فرانسوی که جامعه مدنی را نوعی روش زندگی می‌دانستند، این پدیده را به مثابه شیوه‌ای برای رسیدن به آن روش قلمداد کرد و یا دیدگاه منفی مارکس با جمع‌بندی اقتصاد انگلستان و سوسیالیسم فرانسه و فلسفه آلمان، جامعه مدنی را پدیده‌ای پیچیده و غیر مفید ارزیابی نمود.

## رشد جامعه مدنی منوط به تحقق توسعه سیاسی - اقتصادی بر پایه تعهدات متقابل دولت و ملت است.

### تعمیم تاریخ و جغرافیای جامعه مدنی

امروزه تشابه دمکراتیک سه جامعه فوق با طی مرحله رشد و گذار اقتصادی - اجتماعی تا مرحله توسعه با دوام، بر اعتلای مفهوم جامعه مدنی افزوده است. در واقع مبرهن است که در مرحله رشد این کشورها حاکمیت از آن دول توسعه‌گرا بوده است، دولت از قانون و انضباط طرفداری می‌کرده است و رشد اقتصادی و فرهنگ مدنی لازم و ملزوم یکدیگر بوده‌اند. مع‌هذا در مرحله گذار، جامعه به بحران و تشنج سیاسی گرائیده و احزاب سیاسی به‌جای تحریک دولت با آن سازش کرده‌اند و لذا راه برای تکوین مرحله توسعه با دوام باز شده است. شایان توجه است که مللی که این مراحل را متوالیاً طی نکرده‌اند، و مثلاً فقط به تجربه دو مرحله اولیه آن پرداخته‌اند، از خصائص متمایزی نیز برخوردار شده‌اند؛ چنانکه در این کشورها به‌جای رشد جوامع مدنی، عملاً جوامع سیاسی با بار فرهنگی توسعه نیافته پیش رفته‌اند و لذا در مرحله گذار، تقابل دولت دیکتاتور و جوامع سیاسی بی‌فرهنگ به انقلاب و تخریب سیاسی - اقتصادی انجامیده است و بدینسان

جامعه مدنی به جای ارتقاء به مرحله توسعه با دوام دمکراتیک، مجدداً به مرحله رشد بازگشت کرده است. پس چنین برمی‌آید که نقاط عزیمت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی توسعه مدنیت چونان شرط لازم تحقق جامعه مدنی همراه با شیوه پیش‌برد این روند تکوین می‌یابند، و در واقع برای رسیدن به جامعه توسعه یافته دمکراتیک باید دولت و جامعه مدنی توسعه‌گرا و احزاب سیاسی با فرهنگی هم‌باور از مشارکت مردمی و تفکیک حوزه‌های سیاسی و اقتصادی سود بگیرند و به این امر ایمان داشته باشند که رشد جامعه مدنی یکی از عوامل توسعه سیاسی و نه همه آن است، تا بر این سیاق توازن نیروهای دولتی و مدنی در گذار از رشد به توسعه با دوام استمرار گیرد. این در حالی است که فرهنگ سیاسی متحول، میزان کارآئی دولت، درجه مقبولیت مردمی حکومت، تجارب تاریخی در زمینه استعمار، روابط قدرت و ثروت، مناسبات اقلیت و اکثریت و رعایت قواعد بازی‌های سیاسی نیز به یاری این شرایط انتقالی آمده و بر بهینه‌سازی مشارکت مردمی در امور دولتی و فرهنگ گردش حزبی نخبگان صحنه می‌نهد. بر این سیاق، چنین دریافت می‌شود که جامعه مدنی مبتنی بر ارزش‌سازی در حوزه‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بوده و در پرتو گفتمان نظام‌های مزبور به اعتلا می‌گراید و به برکت مدارا و تفاهم، توافق و تعادل را جایگزین تعارض و تهاجم می‌سازد.

- ۱- خطیب و سیاستمدار رومی
- ۲- دو تن از نظریه‌پردازان علوم سیاسی و اجتماعی قرون اخیر
- ۳- ژان زاک روسو فیلسوف و نظریه‌پرداز فرانسوی که مقارن انقلاب کبیر فرانسه می‌زیست و روح‌القوانین را نوشت
- ۴- فیلسوف آلمانی